

در جستجوی تحول بیرون از انتخابات نظام

(چاپ شده در تلاش شماره ۲۹)

گفتگو با نیلوفر بیضایی

جدایی باورهای شخصی و دینی از عرصه‌ی مطالبات اجتماعی یکی از پیش شرطهای رسیدن به این شفافیت است. ما در مبارزه‌ی برحق برای حقوق انسانی مان نیازی به "تقیه" نداریم. این اولین گام در راه کردن و کنده شدن از نطفه‌ی نا پاک دروغ بزرگی بنام حکومت اسلامی است.

تلاش - خانم بیضایی، دوره‌هایی از تاریخ معاصر ایران برای ملت مان، همچون پیشرفته‌ترین و بلوغ یافته‌ترین ملت‌های جهان، داشتن نظم قانونی و تأسیس قانونی برای گردآمدن نمایندگان قانونگذار ملت، آرمان و آرزوی بزرگی بود. تا جایی که در میان سرآمدان فکری، فرهنگی و سیاسی از نهاد «مقدس» قانون و قانون‌گذاری سخن گفته می‌شد. شاید فرصتی در این گفتگو دست دهد و به معنای واقعی «مقدس» در باره حکومت قانون بازگردیم. اما پیش از آن به بحث روز بپردازیم که به روال این سه دهه و در آستانه انتخابات مجلس اسلامی هشتم، حول انتخابات رژیم و شعار انتخابات آزاد باز هم جوش و خروش‌هایی دیده می‌شود، حول انتخابات مجلس قانونگذاری رژیمی که باوری به نهاد قانون به عنوان مکان تجلی اراده ملتی آزاد و مسلط بر سرنوشت خود ندارد.

این نخستین باری نیست که ما با شما به عنوان یکی از هنرمندان روشنفکر و علاقمند به امر سیاست در چنین موضوعی به گفتگو می‌پردازیم، بحثمان هم این بار در این باره نیست که آیا این جوش و خروشها بیهوده اند، یا تکیه دائمی و تکراری بر بی‌معنا بودن انتخابات در چهارچوب نظام اسلامی دل‌آزار. حکم قطعی هم نمی‌خواهیم صادر کنیم که آیا آنان که به امید دامن زدن به درگیریهای درونی رژیم در هر انتخاباتی شرکت کرده و می‌کنند، به نتیجه‌ای رسیده‌اند یا کسانی که به تحریم در خانه‌ها نشسته‌اند، پیش برده‌اند. مسئله مورد توجه ما آنست که رژیم همچنان بر جای است و مردمان بسیاری دلسرد و بی‌توجه به وجود آن. آیا این دلیلی بر ناامیدی برای کسانی نیست که در آرزو و در تلاش رهائی از دست رژیم اسلامی اند

بیضایی - در شرایطی که حرکت‌های آزادیخواهانه با بن بست روبرو می‌شوند، مسلماً نوعی دلسردی در سطوح مختلف جامعه ایجاد می‌شود. در چنین شرایطی استبداد حاکم بدون اینکه با نیروی جدی معترض به سیاستهای خانمان برانداز داخلی و خارجی اش مواجه شود، تقویت می‌شود و نوعی روزمرگی بر فضای جامعه حاکم می‌شود. در میان نیروهای مخالف وضع موجود نیز تفاوت چندانی با همین فضای عمومی ندارد. ارتباط میان مردم و نیروهای حامل تحول خواهی توسط حکومت قطع شده است و در این میان بخشی از خود حکومت انحصار "حق انتقاد" را از آن خود کرده است. این نیرو اما خواهان تحولات جدی و ساختاری بسوی دموکراسی نیست. برخی از نیروهای تحول خواه همچنان در این توهم غوطه‌ورند که گویا همین جناحهای حکومتی "منتقد" می‌توانند راهی را و یا جایی را برای آنها منظور کنند. با اینهمه حرکت‌های اعتراضی و مدنی در جامعه‌ی ایران هر چند با افت و خیزهای پی‌در پی اما خاموش ناشدنی است. جناحهای حکومتی در تلاشند که همین حرکت‌های مدنی را نیز تحت کنترل خود در بیاورند و در این زمینه موفقیت‌هایی نیز داشته‌اند. در چنین شرایطی همه چیز مجازی و دروغین بنظر می‌آید و حتی آنجا که واقعا تلاش و جوشی هست به نظر می‌سد که "کاسه‌ای زیر نیم کاسه" باشد. ناامیدی، بی‌اعتمادی و روند فرسایشی جنبش‌های اجتماعی را تبدیل به جوششهای کم دوام کرده است. باز عده‌ای دارند می‌روند تا از میان "بد" و "بدتر" گزینه‌سازی کنند. باز سیل اتهام زنی به موافقان تحریم آغاز شده تا جایی که فرمولبندیهای مضحک و در عین حال تاسف برانگیزی چون "هر کس که با تحریم موافق است با دموکراسی مخالف است!" و با تقلیل مفهوم انتخابات به این بازی جناحی درون حکومت مستنبد دینی باز محملی برای فضا سازی علیه کسانی شده که بدرستی موضوع عاجل کار را تغییر نظام سیاسی قرار داده‌اند و جمهوری اسلامی را بزرگترین مانع ایجاد دموکراسی در ایران می‌دانند. این نوع فضا سازیهای مجازی را کسانی انجام می‌دهند که به جناح "اصلاح طلب" حکومت وابسته‌اند. بخشی از آنها همانهایی هستند که با ندای خاتمی زمانی که اوضاع را نامساعد دیدند، موقتاً از ایران خارج شده‌اند و بازگشت اصلاح طلبان به قدرت زمینه ساز بازگشت آنها به ایران خواهد بود. در اینکه آنها در بقدرت رسیدن اصلاح طلبان منافعی دارند، شکی نیست. موضوع آنجا شك برانگیز می‌شود که عده‌ای از مخالفین که تا حدودی نیز به هویت مخدوش و تعلق خاطر این نیروها به خمینی و نظام اسلامی و ارجحیت حفظ نظام بر هر خواسته‌ی دیگری واقفند (یا قاعدتاً می‌بایست تا کنون واقف شده باشند) تکرار کننده‌ی همین شعارها شده‌اند.

حکومت اسلامی يك بار در دهه ی شصت با سرکوب گسترده ی مخالفین ، صدای اعتراض را در ایران خاموش کرد، بار دوم و در دوران “اصلاحات” با دامن زدن به اختلافات میان بخشی از مخالفین که به “اصلاحات” ایمان آورده بودند با آنها که باور به آزادیخواهی این جناح حکومتی نداشتند و با استفاده از آنها برای سرکوب مخالفین جدی نظام و امروز دوباره در صف آرای جدید در مقابل تحول خواهان. مردم از بخشی از وقایع اصلا با خبر نمی شوند، اما آنچه می دانند این است که حکومتگران آنها را بعنوان ابزار مبارزه ی قدرت می نگرند. به باور من این نگاه یعنی استفاده از هر موقعیتی برای تضمین منافع شخصی خویش، نگاهی است که از حکومت به درون جامعه سرایت کرده است. در نتیجه برای بسیاری شرکت در این بازی با سنجیدن سود و زیان کوتاه مدت آن و از زاویه ی منافع کوتاه مدت شخصی صورت می گیرد. چنین فضایی که من آن را زاینده ی نوعی پراگماتیسم کاذب می دانم، تنها فکر آزادیخواهی و دمکراسی طلبی است که مدفون می شود یا به عقب رانده می شود.

تلاش - ضمن تأیید اعتراض به حق شما به تبلیغات و فضا سازی بر علیه کسانی که مخالف شرکت در انتخابات رژیم اسلامی هستند، اما تکرار خواست «تغییر نظام سیاسی» هنوز به معنای فراهم شدن امکان و اسباب آن نیست. بی اعتبار شدن نگه دارندگان و مدافعان این رژیم که اوج آن در انتخابات مجلس هفتم بود، به اعتبار و پایه اجتماعی نیروهای تحریم کننده و طرفدار تغییر نظام نیافزود. آیا فکر نمی کنید، ریشه های مشکل را باید در جای دیگری هم جستجو کرد؟ به عنوان مثال در همین بی اعتمادی و نگاه تردیدآمیز و شکاک نسبت به آنچه در درون جامعه جریان دارد؟

بیضایی - اولاً که ما هیچ آمار دقیقی نداریم که دقیقاً چند در صد از مردم خواهان تغییر نظام سیاسی هستند و چند درصد نه. دوما منظورتان را از “اعتبار” متوجه نمی شوم. اما بر این باورم که درصد بزرگی از مردم ایران این حکومت را نمی خواهند. منتها درصد بسیار بزرگی از آنها در حرف مخالفند. مخالف بودن به خودی خود تغییری در شرایط بوجود نمی آورد و تنها زمانی که از بالقوه به بالفعل در آید می تواند راهگشای تغییر باشد. مسئله دیگر این که منظور شما را از “نگاه تردید آمیز و شکاک نسبت به آنچه درون جامعه جریان دارد”، را متوجه نمی شوم. آیا منظور این است که نگاه من به جامعه تردیدآمیز است یا با بی اعتمادی همراه است؟ نه من به جامعه بی اعتماد نیستم و ایرانیان را شایسته ی بهترینها می دانم. من دمکراسی را برای ایران “زود” نمی دانم و بر این باورم تنها کسانی چنین ادعایی می کنند که منافی در تداوم استبداد دارند، حالا این منافع می تواند شخصی باشد، یا گروهی و یا حتی بر ترسهایی بنا شده باشد بی اساس (اکثراً تحت عنوان “منافع ملی” مفهومی که پیش از آنکه درست تعریف شده باشد امروز مورد سوء استفاده ی هر کسی با هر تفکری قرار می گیرد). در عین حال بر این باورم که “مردم” مقدس نیستند و می توانند اشتباه کنند. می توانند بی مسئولیت رفتار کنند و می توانند در مکانیسمهای جمعی و احساسی یا بر اساسی نوعی پراگماتیسم افراطی بر احتی حقوق دیگران را پایمال کنند یا پایمال شدن حقوق دیگران را نادیده بگیرند. همچنین من اصولاً مردم را يك مجموعه ی یکپارچه و همگون نمی بینم. وقتی از “مردم” صحبت می کنیم باید بگوییم که کدام بخش از مردم را در نظر داریم. انگیزه های مردم برای شرکت کردن یا نکردن در يك روند الزاماً یکسان نیست و انتظارات آنها نیز یکی نیست. شاید بهتر باشد به جای قایم شدن پشت واژه ی “مردم” هر کس حرف و نظر خود را بطور شفاف بیان کند تا مخاطب بداند که نظر واقعی شخص او چیست. هر کس یکی از همین مردم است.

به باور من تنها مدافعین رژیم نیستند که آن را سر پا نگاه داشته اند، بلکه تراژدی دوران ما آنجاست که بسیاری از مخالفین رژیم نیز با “نسبی” نمایاندن آنچه مطلق است (حاکمیت ایدئولوژیک و تمامیت خواه مبتنی بر ولایت مطلقه ی فقیه و قوانین شرعی) ، با توجیه بی عملی خود و این ادعا که “مردم خود می دانند چه می کنند” سرنوشت این مملکت را در دست مشتئی دیوانه رها کرده اند. نمی شود آنجا که به مصلحت است ادعا کرد که مردم آماده ی دمکراسی نیستند یا نالید که مشکلات ما در وهله ی اول فرهنگی است که تا حل نشود، ساختار سیاسی نیز تغییر نخواهد کرد و آنجا که مصلحت دیگر حکم می کند ادعا کرد که رفتارهای غریزی مردم و مثلاً شرکت آنها در انتخابات برای این است که زندگی روزمره ی خود را بهتر کنند و از این قبیل استدلالهای مونیستی که بیشتر به تفسیرهای مفسرین مطبوعاتی می ماند تا بینش و شناخت عمیق متفکرین سیاسی از وقایع دورانی که ما در آن زندگی می کنیم. حد اقل کاری که روشنفکران سیاسی می توانند انجام بدهند، نگاهی همه جانبه به پیچیدگیهای جامعه ی امروز ایران و از ورای آن یافتن یا پیشنهاد راههای خروج از بحران. اما روشنفکر سیاسی متوسط الحال امروز ما که زحمت کار جدی در این زمینه را به خود نمی دهد، ناچار می شود

هر چند ماه یکبار تغییر موضع (حتی ۱۸۰ درجه ای) بدهد و اگر هم حرف مهمی زده در عمل نکردن بدان پیشقدم باشد. چگونه باورش کنیم؟

امکان و اسباب تغییر نظام سیاسی به نظر شما چگونه بوجود می آید؟ چگونه می توان شرایط آن را فراهم کرد؟ آیا از طریق افتادن در دام «سیاست توازن قوا» ممکن است یا از طریق یاری رساندن به ایجاد يك اراده ی ملی برای گذار از حکومت دینی به يك نظام سکولار و دمکرات؟ دل سپردن به توازن قوا بطور واضح و روشن یعنی محبوس کردن افق مبارزه در چارچوب نظام خودمحور و ایدئولوژیک دینی. توازن قوا می تواند موضوع فعالیت سیاسی در چارچوب يك نظام دمکراتیک باشد اما در چارچوب يك نظام تام گرا و مافیایی بمعنی سپردن سرنوشت خود بدست جریان حاکم است. شاید باید مفهوم قدرت را شکافت و باز نمود تا بهتر بدانیم از چه صحبت می کنیم و مناسبات قدرت در هر نظام سیاسی چگونه تبیین می شود.

تلاش - «اعتبار» در این بحث ما به معنای جلب نظر آن مردمی که از حکومت اسلامی بریده اند، به برنامه و اهداف مبارزاتی کسانی است که خواهان «تغییر نظام» هستند. حتا روشنفکران منفرد بی اعتنا به فعالیت های سیاسی نیز از پذیرش این قاعده مستثنا نیستند. بدون نیروی اجتماعی فعال، سازمانیافته و قدرتمند نمی توان رژی می را سرنگون کرد، مگر به نیروی کودتا یا ارتش بیگانه که فکر می کنم شما نیز گرد چنین راهکارهایی نمی گردید. در اینجاست که به نظر ما توازن نیرو معنا می یابد وگرنه برهم زدن توازن نیرو در درون رژیم و دست بدست شدن قدرت در میان «نیروهای خودی» دائماً کاهش یابنده، کار کسانی است که استراتژی اصلاحات نظام را دنبال می کنند. و در اینجا همچنین منظور از آن «مردم» هم روشن می شود. طرفداران استراتژی تغییر نظام - و تا جایی که با نظرات شما آشنا هستم و از رأی مثبت شما به فراخوان رفراendum اطلاع دارم - بدون قهر و خشونت، بیش از هر نیروی دیگری مجبورند متکی به نیروی فزاینده اجتماعی درون و مردمی باشند که آنها نیز خواهان این تغییر هستند. علاوه بر این سازماندهی، مبارزات مردمی نیازمند پایگاهها و نیروی بسیجگر درونی، و بدلیل سرکوب شدید حکومت، وابسته به پشتیبانی و چتر حمایتی بیرونی است. نیروی پراکنده و خواست و اهداف ناروشن و مبهم چندان به کار مبارزه جدی نمی آیند. سالهاست که در ایران سخن از جنبش مدنی می رود. اثبات وجود مبارزات دائمی با رژیم اسلامی در حوزه های مختلف اجتماعی توسط گروههای گوناگون صنفی، فرهنگی، هنری و... با خواست روشن آزادی و دفاع از حقوق برابر انسانها، کار چندان سختی نیست. اما اگر شما یا کسانی که در خارج کشور خواهان تغییر نظام هستند، «آنچه» در این بخش از جامعه می گذرد را «مجازی» و «دروغین» ببینند، پس به کدام نیرو و کدام حرکت می توانند اتکا کنند؟

بیضائی - بگذارید از آخر شروع کنیم. شما بر اساس کدام گفته ی من به این نتیجه رسیدید که من «نسبت به آنچه در جامعه می گذرد نگاهی تردید آمیز» دارم. شما تنها در صورتی می توانید از صحبت من چنین نتیجه ای بگیرید که اصلاح طلبان حکومتی را با «جامعه» یکسان بیندارید. و بگذارید بروشنی بگویم، من کوچکترین اعتمادی به مدعیان اصلاح طلبی که از حکومت دینی بر آمده اند و در ظاهر نیز از وضع موجود ناراضی هستند ندارم. برای اثبات این که چرا این نیروها قابل اعتماد و قابل اتکا نیستند نیز اگر بخواهید می توانم صدها نمونه بیاورم.

در مورد «توازن قوا» توضیح شما را درست می دانم. منظور من هم در پاسخ پیشین همان تئوری کذایی «توازن قوا» در درون نظام بود. اما من هم بر این باورم که ما می بایست روی يك توازن قوای اصلی که میدان اصلی مبارزه است، یعنی میان جنبش های مدنی و اجتماعی و حکومت دینی سرمایه گذاری کنیم و در عین حال متوجه باشیم که حکومت دینی نیز روی نیروهای بقول دکتر رامین احمدی «ذخیره ی خود» حساب باز کرده است.

من نه تنها با جنبش های مدنی داخل کشور مخالف نیستم، بلکه هر کجا که بتوانم از حرکت و خواسته های آنها حمایت نیز می کنم و معتقدم تقویت این جنبش ها کمک به ساختن زیربنای ایران دمکراتیک فرداست. اما دقیقاً بدلیل اهمیت حیاتی این جنبش ها برای دمکراسی لازم و ضروری می بینم که تاکید شود حکومت اسلامی و بخصوص جناح اصلاح طلب دینی تمام تلاش خود را می کند و خواهد کرد تا هژمونی فکری خود را بر این جنبش ها غالب کند و آنها را تحت کنترل خود در آورد. دلیلش هم روشن است. آنها می خواهند از یکسو با

نشان دادن همسویی با برخی خواسته های این جنبش ها از آنها بعنوان ابزاری برای رسیدن به قدرت استفاده کنند و از سوی دیگر با به کنترل در آوردن آن بمحض اینکه حس کنند خواسته های این جنبش ها در جایی با “منافع نظام” در تقابل قرار می گیرد، با در دست گرفتن بلند گوهایی که در اختیارشان است این خواسته ها را به حدود و چارچوبهای تنگ حکومت دینی بازگردانند.

“اعتبار” زمانی معنا می یابد و قابل ارزیابی است که ما دارای يك اپوزیسیون منسجم و مصمم در برکناری جمهوری اسلامی داشته باشیم. در آن صورت است که می توان عکس العمل نسبت به فراخوانهای این نیرو را معیار ارزیابی میزان اعتبار آن دانست. ما چنین نیروی منسجم و مصممی نداریم و بزرگترین ضعف ما در اینجاست. جمهوری اسلامی در این میدان پیروز بوده است هم در متلاشی کردن تشکلهای سیاسی داخل و هم در دور کردن نیروهای سیاسی خارج از کشور از یکدیگر که البته باید بگویم بی تدبیری خود این نیروها نیز در این امر نقش کلیدی داشته است. اما فراموش نکنیم که با وجود همه ی این ضعفها و پراکندگیها در انتخابات مجلس هفتم و ریاست جمهوری برای نخستین بار يك نیروی مصمم و همسو هم در داخل و هم در خارج از کشور توانست تابوی تحریم را بشکند تا جایی که مقامات رژیم و اصلاح طلبان حکومتی نیز برای اولین بار “تحریمها” را مخاطب و مورد حمله ی مستقیم قرار دادند یعنی شرایطی ایجاد شده که نادیده گرفتن این نیرو و یا تقلیل دادن آن به “نیروهای مجاهدین و سلطنت طلبان” و از این طریق بی اعتبار نشان دادن این نیرو نا ممکن شد. اتفاقا بخش مهمی از همین جنبش های اجتماعی از دانشجویان گرفته تا زنان در دروه ی پیش جزو تحریمها بوده اند. پس این اعتبار چندان هم اندک نیست.

من بر این باورم که به هم پیوستگی جنبشهای مدنی پایه های جنبش سیاسی و دمکراسی خواهانه ی ایران را می سازد.

بله من با خشونت مخالفم. اما انقلاب را الزاما مساوی با خشونت نمی دانم. فراخوان رفراندوم يك طرح ساختارشکن بود که می توانست جنبش سیاسی ایران را به يك حرکت ملی بدل کند و برای همین مورد حمایت من بود. نه، با جنگ و حمله ی نظامی و یا کودتا بهیچوجه موافق نیستم، اما بر این باورم که برای گذار از جمهوری اسلامی ما به حمایت جامعه ی بین المللی محتاجیم. این را تجربه ی تمام کشورهای که در مسیر دمکراسی گام نهادند، بما نشان می دهد.

بگذارید نقل قولی بیاورم از همان مطلب به باور من ارزنده ی رامین احمدی که حرف من هم هست و او آن را بخوبی بیان کرده است.

“وجه مهم دیگر این گفتمان (اصلاح پذیری نظام) اصرارش بر تروریست خواندن و خشونت خواهی همه مخالفانی است که اصلاح طلب نیستند. این بخش از گفتمان اصلاح پذیری نظام اسلامی از آن رو اهمیت دارد که خواهی نخواهی و پس از شکست پروژه اصلاحات، درباره اصلاح پذیری نظام حتی در بین صادق ترین اصلاح طلبان شک و تردیدهایی ایجاد میشود و وظیفه این استدلال است که راه ریزش نیروها را ببندد و بگوید که از آن طرف راه نیست که اگر پروژه اصلاحات چندین بار دیگر هم شکست خورد باز هم باید دو دستی به این استراتژی چسبید چرا که غیر از این تنها راه خشونت و خونریزی و تروریسم باقی میماند.

برای روشنفکران اسلامی اصلاح طلب، انقلاب فقط به شکل کلاسیک آن یعنی انقلاب فرانسه و یا مانند جنبش های چریکی آمریکای لاتین میتواند وجود داشته باشد. از منظر آنان بدون گیوتین و مسلسل انقلاب نمیتوان کرد. برای رسیدن به چنین نتیجه ای روشنفکر اصلاح طلب و حتی ملی مذهبی ناچار است که نگاه خود را نسبت به انقلاب بهمن ۵۷ نیز تغییر دهد. مهندس بازرگان و یارانش که انقلاب اسلامی را شامل دو حرکت میدانستند که در حرکت اول بی خشونت و با تکیه بر اتحاد ملی باعث سقوط دیکتاتوری شاه شد و در حرکت دوم به خشونت و تفرقه و انحصار طلبی کشیده شد. اما روشنفکر اصلاح طلب و ملی مذهبی امروز تمام روند انقلاب ایران را از پیش از پیروزی انقلاب تا بعد از آن روندی یکپارچه میداند تا خشونت هایی را که پس از پیروزی انقلاب و با حمایت خود او انجام شده را بخش اجتناب ناپذیر و لاینفک انقلاب بدانند. این گفتمان برای موفقیت خود روی دو واقعیت مهم سرمایه گذاری میکند:

- ۱- حافظه جمعی مردم انقلاب را مساوی انقلاب اسلامی و حکومت آخوندی میدانند.
 - ۲- در ذهن مردم ایران و جامعه روشنفکری آن، تصویر دقیق و روشنی از انقلابهای دموکراتیک سه دهه اخیر از آفریقای جنوبی، شیلی، فیلیپین، لهستان و دیگر اقمار شوروی سابق تا صربستان و قرقیزستان و از جنبشهای بی خشونت از هندوستان تا آمریکا و لبنان و مصر وجود ندارد.
- به زور تحریف تاریخ و جنگ روانی و تبلیغاتی باید این نظر را در افکار عمومی و در جامعه روشنفکری جا انداخت که این انقلابها همه با توطئه و نقشه آمریکا انجام شده اند. اگر نتوان این مساله را نشان داد آنگاه مدعی میشوند که وضع آن کشورها با کشور ما بسیار تفاوت دارد و اگر هیچ یک از این دو را نتوان نشان داد آنگاه

مدعی میشوند که این جنبش‌ها شایسته نام انقلاب نیستند و همان اصلاحات مورد نظر روشنفکران اسلامی اند. تمام تلاش روشنفکران اسلامی اصلاح طلب بر این است که جنبشی گسترده در جامعه روشنفکری ایران برای براندازی بی خسونت شکل نگیرد.² ما در این دام نیفتیم.

تلاش - ما با مشکلات متعددی روبرو هستیم؛ یکی از بزرگترین آنها جعل، تقلب و تحریف مفاهیم است که پرکارترین نیروها در این زمینه همان اصلاح طلبان حکومتی بوده و هستند. اما مشکل دیگر خود جامعه سیاسی - روشنفکری است که کارش شده الگو برداری از اینجا و آنجا بدون رفتن به عمق تجربه های انجام شده و توجه به زمینه ها و بسترهای فراهم شده و در خدمت تحقق آنها. از سوی دیگر اگر در مورد جامعه خود توانسته است به نظرات صحیح و استراتژی ها یا راهکارهای اصولی دست یابد، پیگیری لازم را از خود برای کار و عمق بخشیدن به آن نشان نمی دهد و به بهانه این که هنوز زمانش یا شرائطش فراهم نیست، ایده را می گذارد خاک بخورد، بدون آن که انرژی صرف فراهم ساختن الزامات و ابزار تحقق آن نماید. بعد هم می پذیرد که استراتژی های دیگری جای طرح قبلی را بگیرند. به عنوان نمونه به راحتی پذیرفته می شود که شعار «انتخابات آزاد» همان «فراخوان ملی رفراندوم» است. امیدوارم در فرصت های بعدی به این تفاوت بازگردیم، اما پیش از آن:

به نظر شما حمایت از سیاست تحریم در دوره های پیشین انتخابات رژیم را تا کجا و به چه میزان می توان به جنبش های اجتماعی درون کشورمان نسبت داد؟ چون یکی از استدلالهای مدافعان شرکت در انتخابات رژیم - و یکی از دلایل رغبت آنها به شرکت - این است که جنبش جوان و پرتحرک مدنی نسبت به این نوع انتخابات بی توجه نیست و سیاست تحریم را روشی فاقد تحرک و منجر به دامن زدن به روحیه بی تفاوتی سیاسی در میان مردم می داند. حتماً شما نیز قبول دارید؛ بی تفاوتی سیاسی در مردم بزرگترین برد رژیمهای خودکامه است که درازترین دست را در انجام تقلب ها و رأی سازی های انتخاباتی دارند و از یک انتخابات بی رونق هم می توانند صندوقهای پر بیرون بیاورند و به این ترتیب دست خود را در تعدی و ظلم بر جامعه درازتر کنند. ما چگونه می توانیم از چنین تنگنایی بیرون آئیم؟

بیضایی - مسئله ی جعل و تحریف مفاهیم همانطور که شما نیز اشاره کردید یکی از عرصه های مهم فعالیت اصلاح طلبان حکومتی بوده که البته جناحهای دیگر حکومت نیز در این زمینه کم فعال نیستند. علت اشاره ی ما به اصلاح طلبان حکومتی این است که آنها بعضاً در ظاهر گفتارشان در باب سیاست از ادبیاتی کاملاً سکولار استفاده می کنند. اما اگر به فحوای کلامشان دقت کنیم، متوجه می شویم که آنها از نظرات اندیشمندان مورد توجه سکولارها از کانت گرفته تا وبر مفاهیمی را دست چین می کنند و آن را با تعاریف من در آوردی و بخشا از دور خارج شده و سخنان اسلامگرایان مورد تایید خود ملغمه ای می سازند که از ورای آن نظام دینی حاکم بر ایران نظامی می شود «پیشرفته تر» از کشورهای خاور میانه و «کمتر غیر دمکراتیک» که لابد ما باید روزی هزار بار خدا را شکر کنیم که «سایه اش» بر سر ماست و فقط برای اصلاح یکسری مسائل «جزئی» باید به اینان (اصلاح طلبان) متوسل شویم تا گره از کار ما بگشایند!

ببینید کار ما به کجا رسیده که کشوری مثل ایران که يك قرن پیش در آن انقلاب مشروطه برای برقراری حکومت قانون و بر پایه اراده ی ملت، برای آزادی و دمکراسی بوقوع پیوسته و از آنهنگام حسابش از کشوری مثل عربستان سعودی که چنین سنت مبارزاتی ملی در این سطح در تاریخش محلی از اعراب ندارد، جدا شده است، امروز با یکدیگر مقایسه شوند تا محض رضای اسلاميون نتیجه گرفته شود که مثلاً وضع زنان در ایران بهتر از وضع زنان در عربستان سعودی است!

در مورد جامعه ی سیاسی - روشنفکری به باور من در اثر خطاها و شکستهای پی در پی نوعی عدم اعتماد به نفس و حتی گاه عدم اطمینان از لزوم اصل مبارزه با نظام سرکوبگر دینی وجود دارد و هراس از تکرار اشتباهات. این هراس گاه آنچنان عمیق است و آنچنان تحت تاثیر فضای سازی های هدایت شده ی اسلاميون تشدید می شود که قدرت ابتکار و عمل را از آنان می گیرد و آنها را فلج می کند.

در مورد تحریم انتخابات من بر این باورم که يك نیروی جدی در داخل ایران وجود دارد که با وجود تمام ترفندهای حکومتی و از آنجا که به اساس غیر دمکراتیک این انتخابات باور دارد حاضر به شرکت در بازی انتخاباتی حکومت نیست. بخشهایی از این نیرو در دوران خاتمی شاید به این باور رسید که اگر اصلاح طلبان حکومتی در قدرت باشند امکان تحول در ایران ایجاد خواهد شد. فکر می کنم همین بخشها نیز در عمل به این

نتیجه رسیده باشند که اصلاح طلبان حکومتی بزرگترین دغدغه شان حفظ مصلحت نظام است. مسئله تقسیم قدرت و ثروت است که از مرگ خمینی به بعد در میان وراثت ایدئولوژیکش دعوا بر سر آن بالا گرفت. نکته ی دیگر این است که حکومت توتالیتر مدام نیاز به حفظ وضعیت شبه انقلابی دارد. وضعیتی که متشکل کردن و به صحنه آوردن نیروی اجتماعی یکی از لازمه های تداوم حیات آن محسوب میشود. وقتی شرکت در انتخاباتی که هیچ ارتباطی با انتخابات بمعنای استاندارد آن ندارد، از طرف حکومت يك تکلیف شرعی خوانده می شود برای اینکه در فضای مجازی که ایجاد کرده بیشترین مردم را طرفدار سیاستهای خود جلوه دهد، وقتی همانگونه که خودتان اشاره کردید “مصلحت نظام” تعیین کننده ی نتیجه ی رای گیری است، آیا برای جنبش های مدنی و اجتماعی معترض به وضع موجود راهی جز تحریم انتخابات باقی می ماند؟ آنها که گمان می کنند شرکت در انتخابات و رای دادن به “بد” در مقابل “بدتر” تنها گزینه است چه گرهی را از کار این مردم و مملکت گشوده اند. بی تفاوتی سیاسی نتیجه ی تن دادن به همین بازی و شکست خوردن در آن بود. چند بار باید يك تجربه را تکرار کرد. در عین حال من عدم همکاری با خواستهای حکومت را نوعی مقاومت مدنی (و نه بی تفاوتی سیاسی) می دانم که هر چه گسترده تر شود شرایط تحول جدی را فراهم تر خواهد کرد. گستره ی مبارزه در ایران در انتخابات نمایشی حکومت خلاصه نمی شود. هیچ يك از جناحها رشد پلورالیسم و شکل گیری جنبشهای مستقل اجتماعی را بر نمی تابند و با تمام قوا با آن مقابله می کند. جنبش جوان و پر تحرك مدنی ما آزمونها و خطاهای خود را پشت سر می گذارد. موازنه ها تغییر کرده و دقیقاً در همین شرایط است که جنبش نیرومند سکولار در ایران می بایست اعلام موجودیت کند و این تنها زمانی ممکن خواهد بود که از محبوس ماندن در چارچوب جناحهای حکومتی و پذیرش پراگماتیستی حاکمیت آنها فراتر برویم. چون آنها در پراگماتیسم، ما همگی را در جیب خود جای می دهند.

جنبش مدنی ایران جنبشی رنگارنگ است که نیروهای گوناگون اجتماعی را در بر می گیرد. این نیروها زمانی می توانند به یکدیگر ببیوندند که بیشترین نیروها را صرف تشکل پایگاه اجتماعی خود و دنبال کردن منافع بدنه ی خود کنند و به جای افتادن در دام “لابی” سازی با این بخش و آن بخش از حکومت یا پیگیری فتوای این یا آن روحانی (یکی از اشتباهاتی که در تاریخ معاصر ما بارها تکرار شده) می تواند با طرح شفاف خواسته های خود حکومت دینی را در همه ی عرصه ها به چالش بکشد. جدایی باورهای شخصی و دینی از عرصه ی مطالبات اجتماعی یکی از پیش شرطهای رسیدن به این شفافیت است. ما در مبارزه ی بر حق برای حقوق انسانی مان نیازی به “تقیه” نداریم. این اولین گام در راه کردن و کننده شدن از نطفه ی نا پاک دروغ بزرگی بنام حکومت اسلامی است.

تلاش - خانم بیضایی با تشکر فراوان از شما